

توسعه و تعالی

بحثی تحلیلی در باب نسبت دو مفهوم تعالی و توسعه

حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری

توسعه

تاقبل از آغاز انقلاب صنعتی، برنامه ریزی اجتماعی موضوعیت چندانی نداشت و حکومت‌ها حداکثر خود را موظف به حفظ مرزهای کشور، امنیت داخلی و احیانا کمک‌رسانی در حوادث بزرگ مثل سیل، زلزله و قحطی می‌دانستند. اما با پیدایش کارخانه‌ها و سرمایه‌گذاری‌های بزرگ و تمرکز یافتن فعالیت‌های اقتصادی «رشد» و به تبع آن برنامه ریزی رشد موضوعیت یافت. اما این مفهوم طی دو قرن اخیر تغییر زیادی یافت. ابتداءً شد کمی و سپس انواع رشد کیفی طرح شد و تعاریف، شاخص‌ها و برنامه ریزی آن مدام تکامل یافت. آن چه امروزه تقریباً در کلیه کشورها پذیرفته و اجرامی شود «توسعه» و برنامه ریزی توسعه با تعاریف، شاخص‌ها و قراردادها خاص است. حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری، رئیس فرهنگستان علوم اسلامی قم در همایشی این مفهوم را به چالش کشیده است. متن حاضر که ویرایش یافته‌ی این سخنران است، برای اصحاب فکر و اندیشه نکاتی بدیع دارد.

الف - تعریف

«تعالی» و «توسعه» تغییرات همه‌جانبه و هماهنگ یک موضوع در جهت خاص است که به افزایش تنوع و گوناگونی ابعاد و اجزای آن و انسجام و یکپارچگی و پیوستگی هر چه بیشتر منجر گردد؛ به گونه‌ای که یک معادله بر تمامی ساختار و تغییرات آن حاکم باشد. بر این اساس، تعالی و توسعه‌ی اجتماعی عبارت از تغییرات هماهنگ و همه‌جانبه‌ی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه در جهت نیل به هدف خاص و به بیانی دیگر پدیده‌ای هماهنگ و سیستمی برای تغییر کیفی و کمی در نهادهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه بوده و فرایند آن نیز ارتقاء سطح عملکرد در جهتی معین است.

اینجا مفهوم عمیقی «تعالی» که بر پایه‌ی دین تعریف می‌شود در مقابل توسعه قرار دارد. در طول تاریخ «مکتب‌های مختلفی ظهور کرده‌اند که در این زمینه مفهوم مورد نظر خود را به گونه‌ای خاص شرح می‌دهند. سوسیالیست‌ها، آرمان‌شهری کمونیستی تعریف می‌کنند و بر آن اساس به ترسیم چشم‌انداز خود می‌پردازند و استراتژی و سیاست و برنامه‌شان را مشخص می‌سازند. در غرب، توسعه‌یافتگی یک جامعه مبتنی بر اصول لیبرال دموکراسی است که به مثابه «پایان تاریخ» تلقی می‌شود. اختلاف مکتب‌ها به اختلاف تعریف از تحول و در نتیجه تغییر چشم‌اندازها، استراتژی‌ها و سیاست‌ها می‌انجامد و محتوا و برنامه، تابعی از سیاست و استراتژی و چشم‌انداز و آن هم، تابع نگرش به تحول است.

اگر بپذیریم تحول باید پدیده‌ای هماهنگ و سیستمی و اصلی‌ترین متغیر آن توسعه‌ی عواطف و انگیزه‌ها و گرایش‌های جمعی باشد، آنگاه دارای دو شکل متفاوت و متقابل خواهد بود؛ چرا که دو هدف کاملاً متفاوت برای تحول روانی وجود دارد که یکی تکامل ابتهاج به تقرب و پرستش الهی در همه‌ی

ابعاد فردی و اجتماعی انسان را مد نظر دارد؛ و دیگری، توسعه‌ی کام‌جوئی‌های مادی در تمام اضلاع حیات بشر را عهده‌دار است.

در جامعه‌ی الهی و غیر الهی نیازها و عواطف یکسانی وجود نداشته و معادله‌ای ثابت، بر پیشرفت آن‌ها حاکم نیست؛ چرا که با پرهیز از برخوردی انتزاعی که منجر به تجویز الگوی مشترک در تحول می‌شود، نیازمندی‌ها بر اساس روابط و جایگاهشان تعریف می‌شود. بنابراین ساختار نیازمندی‌های در حال تحول در دو جامعه‌ی الهی و غیر الهی متفاوت است. مثلاً تلقی جامعه‌ی ما و جوامع غربی از کلمه‌ی «عفت» که می‌توان برای آن مفهومی مشترک انتزاعی در نظر گرفت، متفاوت است. عفت از نظر ما به تحدید خاصی از ارتباط تعریف می‌شود و آنها عفت را بر اساس نوعی عاطفه تعریف می‌کنند که بتواند به تفاهم سازمانی متناسب با توسعه تکنولوژی و قدرت مادی کمک کند و احیاناً چنین عواطفی، آزادی‌های جنسی را ضروری می‌سازد.

می‌توان برای تعالی و توسعه، اشتراکات و اختلافاتی را ذکر کرد.

۱- اشتراکات تعالی و توسعه

۱/۱ - تحول همه‌جانبه

یکی از اشتراکات تعالی و توسعه، حرکت در مسیر تحول همه‌جانبه‌ی ساحت‌های گوناگون جامعه است؛ برای ایجاد «وحدت و کثرت» افزون‌تر و شکل‌گیری نظامی تحول‌یافته و ارتقاء سطح جامعه از وضعیت «الف» به وضعیت «ب»، باید بتوان خصوصیات وضعیت «الف» را با روابطی جدید، در سطحی بالاتر و در نسبت وضعیت «ب» مشاهده کرد. تحول، تغییری همه‌جانبه است که وحدت و کثرت جدیدی در انسان و جامعه ایجاد می‌شود و در نتیجه‌ی آن سطح تمایلات، ادراکات و رفتارهای فرد و جمع نیز ارتقا می‌یابد؛ و این با

هستند و چون در یک جغرافیای مشترک فعالیت می‌کنند، با هم درگیر می‌شوند.

۲- اختلافات تعالی و توسعه

۱/۲- الگوی مطلوب

اختلاف اول تعالی و توسعه، در هدف یا الگوی مطلوب است. توسعه، انسان محوری را در قالبی مادی پی می‌جوید و به دنبال خود، توسعه‌ی اخلاق، خرد و ابزارهای مادی را پدید می‌آورد. بدین منظور ابتدا میل را به عمل تبدیل و سپس عمل را خرج توسعه‌ی میل می‌کند و با قرار دادن انسان در این سیکل بسته‌ی «از میل» «به میل»، بر حرصش می‌افزاید؛ لذا فرد همواره لذتی جدید را احساس می‌کند و تحرک خود را برای رسیدن به میلی افزون‌تر و درک لذت پس از لذت مضاعف می‌کند.

اما تعالی، تعالی ابتهاج و طمأنینه با درونی به غایت متفاوت توسعه است. انبیا (ع) به دنبال اسکات میل‌های درونی انسان نبودند، بلکه دائماً به دنبال ارائه‌ی تعریفی جدید از ابتهاجات انسانی و رساندن او به تمایلات جدیدی بودند و با معرفی دنیا به عنوان مزرعه‌ی آخرت، تمامی قوای مادی و غیرمادی بشر را وسیله‌ای برای درک محضر حضرت حق (عزوجل) قرار دادند معنای آیه‌ی کریمه‌ی «انا بشر مثلكم...» نیز شاید همین باشد؛ چرا که پیامبر (ص) را همچون تمامی انسان‌ها، دارای میل و غریزه معرفی می‌کند، ولی «نسبتی» که ایشان با اینگونه امور داشتند در سیستمی الهی تعریف می‌شود.

۲/۲- علوم کاربردی

اختلاف دیگر تعالی و توسعه در حوزه‌ی علم است. ما اگر علوم را ابزاری برای رسیدن به مطلوب بدانیم، به دلیل اختلاف در آرمانها، و تعریف متفاوت از انسان در دستگاه‌های مختلف، به علوم کاربردی متناسب با آن اهداف، نیاز خواهیم داشت. لذا «ضرائب فنی» در فرمول‌های تحول و کیفیت تصرف در کمیتها و تناسبات متفاوت می‌شوند. مثلاً ساخت سفینه‌ای فضایی با تناسبات خاصی محقق می‌شود که کاملاً با شیوه ساخت زیردریایی متفاوت است. با تفاوت در آرمانها، ابزار وصول که علوم جزئی از آن هستند، متفاوت خواهد بود. تحقق مطلوب تعالی و توسعه در گرو وجود معادله، شناسایی متغیرها و نسبت بین آنها و حتی روش تفکیک این متغیرها برای رسیدن به آن مطلوب است. علوم مورد نیاز تعالی باید هماهنگ و در نتیجه برآمده از وحی باشد.

آرمان در تمامی شریانه‌های سیستم جاری است، تا جایی که انفکاک این دو از یکدیگر ممکن نیست. البته برای استفاده از وسیله‌ای برای هدفی دیگر باید اجزاء، روابط و تناسبات آن را عوض کرد. اگر هم ملاک کار «استفاده‌ی بهینه» باشد، هر تغییری منطقی نیست؛ یعنی اگر بخواهیم از وسیله‌ای، استفاده‌ای جدید کنیم، نمی‌توانیم کل ساختار آن را ناگهان عوض کنیم. اهمیت این مطلب در تغییر جوامع انسانی بیشتر است؛ از بین بردن کامل جامعه‌ی فعلی و جایگزینی جامعه‌ای نوین، نه معقول است و نه ممکن.

همچنین نمی‌توان از یک سو، قصد طراحی ساختار سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه را بر اساس یک آرمان مشخص داشت و از دیگر سو، معادلات و ضرائب فنی را از دستگاهی دیگر و با آرمانی متفاوت به عاریه گرفت. به طور نمونه نمی‌توان صدر و ذیل نظریات فلسفی مارکس را مشخصاً

رشد، که ارتقا در یک بعد است، تفاوت دارد. البته پیش هر چیز باید قدرت انتخاب انسانها را توسعه داده و زمینه‌هایی را که در گذشته برای قدرت انتخاب وجود نداشته، در سطح جدیدی ایجاد کرد. بشر امروزی در مقایسه با گذشته قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری بسیار بیشتری دارد، لذا می‌تواند به سرعت به ایجاد ارتباط با دیگران بپردازد. نظام توزیع اختیارات بشر معاصر توسعه یافته است و همه‌ی انسان‌ها بالنسبه از اختیارات جدیدی برخوردار شده‌اند و نوعی از اختیارات، مقدورات و قدرت تصمیم‌گیری را یافته‌اند که در آن زمان وجود نداشته است.

هر دو رویکرد تعالی و توسعه به دنبال ایجاد حساسیت‌های جدید در جامعه برای ایجاد تحول در تمایلات، اطلاعات و رفتارهای عینی افراد هستند و برای این کار افزایش قدرت جایگاه ویژه‌ای دارد. البته تحول، صرفاً به «افزایش کمی» تفسیر نمی‌شود؛ بلکه ارتقاء «کیفی» قدرت محدود انسان در تصرفات و ایجاد امکان انتخاب کیفیات جدید نیز اهمیت دارد. منظور این نیست که مثلاً میزان هیزم را که انسان عصر قدیم برای تأمین حرارت منزل نیاز داشت، کم یا زیاد کنیم؛ بلکه باید کیفیت ایجاد حرارت را از سوزاندن هیزم به استفاده از انرژی خورشیدی و اتمی ارتقا دهیم. حتی کیفیات جدیدی حادث می‌شود و اگر تا دیروز برای ایجاد ارتباط با افراد دیگر، از کبوترهای نامه‌بر استفاده می‌شد، امروز با تغییر کیفی در ابزار ارتباطات، از تلفن و اینترنت مدد جسته می‌شود.

ارتقاء کیفی و کمی سطح تمایلات در تعالی و توسعه، به «شرح صدر» منتهی می‌شود و گشایش حساسیت‌ها، فزونی ظرفیت‌ها و فراخی میل‌ها و تمناها و نیازها را در پی داشته و مقیاس جدیدی به «امکان انتخاب» می‌بخشد. اساساً ضرورت نظام عالم و به تبع آن، ضرورت زندگی بشری چیزی جز تحول گسترش‌یاب و عبور به عرصه‌ی «سازمان» و «نظام» نیست؛ چرا که جامعه‌ای با انسانهای جدا از هم و با تمایلات، اندیشه‌ها و رفتارهای ناهماهنگ هیچ‌گاه نخواهند توانست کارهای بزرگی که جز در ترکیب سیستماتیک تمایلات و افکار و رفتارها، قابل تحقق نیست، انجام دهند.

۲/۱- جهانی شدن

تعالی و توسعه در اصل جهانی شدن هم مشترک هستند. جهانی شدن یعنی اینکه ارزش‌های حاکم بر وحدت جامعه‌ی جهانی در بین ملتها و دولتها یکسان باشد و تعاریف برآمده از این ارزش‌ها بتواند مقیاس ارتباطات، مناسبات، قوانین و برنامه‌ها را مشخص کند. جهانی شدن، هماهنگی همه‌ی اراده‌ها بر محور یک ارزش اصلی در مقیاس جهانی (وحدات) اراده‌ها در جامعه جهانی، بین‌المللی (ارتباط بین دولتها و ملتها) و ملی (در حوزه‌ی ارزش‌ها، بینشها، دانشها) است. بر پایه‌ی ارزش محوری باید «ارزش، بینش و دانش» جهانی شکل گیرد و بر اساس آن، نظام توازن (نظام عدالت) و نظام بهره‌وری تبیین گردد. جهانی شدن همه شئون حیات بشر را می‌پوشاند و بر سیاست، فرهنگ و اقتصاد در مقیاس ارتباطات جهانی، بین‌المللی و ملی سایه می‌اندازد.

روح جهانی شدن معطوف به «انسان» است و نه «امکانات»؛ یعنی اراده‌های انسانی است که در حرکت به سمت ارزش محوری هماهنگ می‌شود. فرایند تحول، فرایند اشتداد بر پایه‌ی ارزش محوری است. تعالی و توسعه در پی جهانی سازی

دو نگاه

در جامعه‌ی الهی و غیر الهی نیازها و عواطف یکسانی وجود نداشته و معادله‌ای ثابت، بر پیشرفت آنها حاکم نیست؛ چرا که با پرهیز از برخوردی انتزاعی که منجر به تجویز الگوی مشترک در تحول می‌شود، نیازمندی‌ها بر اساس روابط و جایگاهشان تعریف می‌شود

چند آیه و حدیث کرد و آن را اسلامی نامید! اگر ارزش‌های اسلامی به «معادلات کاربردی» تبدیل نشود، جبهه‌ی ما در مقابل جبهه‌ی مقابل تضعیف خواهد شد.

چالش تعالی و توسعه در مقیاسی جهانی به شکل برخوردی تمدنی است. دستیابی به علم دینی برای غلبه در این چالش یک ضرورت است و این جز با تحول و دگرگونی در روشها و فلسفه‌ی روش‌ها و نمونه‌سازی برای تولید روش ممکن نیست. اگر در فلسفه‌ی روش تحقیق به تحول بنیادی دست نیابیم امکان رسیدن به علم جدید فراهم نمی‌شود. ضرورت علم بومی فراتر از حل معضلات بومی و ناشی از چالش جدی میان جهانی شدن علم مدرن و بومهای فرهنگی است. چالش دین و علم کاربردی جدید (نه علم به معنای درک واقع) و تجدد در سطحی بالاتر چالش بین تعالی و توسعه است. مبنای جهانی‌سازی و ایجاد توسعه پایدار در مقیاس جامعه جهانی اندیشه‌ی تجدد است و این چالش در عمیق‌ترین لایه‌های آنها بوده و برخوردی تمدنی است. اختلاف این دو رویکرد در اهداف و جهت‌گیری‌های پایه‌ی زندگی است. در گام بعد، اختلاف در سازوکارهای علمی و نرم‌افزاری است که برای دستیابی به این آرمانها تعریف می‌شود و شکل می‌گیرد.

باید توجه کرد که علم و فرهنگ، در خلأ تولید نمی‌شود! علم، حلقه‌ی اتصال فلسفه و اخلاق است؛ نه «باید» مستقیماً از دل «هست» بیرون می‌آید و نه «هست» از دل «باید»! اما این دو در یک فرایند پیچیده به یکدیگر پیوند می‌خورند. دقت کنیم که امروزه کسی طرفدار «پوزیتیویسم» نیست و عصر آن به سر آمده است و این از مسلمات است که نه صرفاً در معارف انسانی، بلکه در علوم تجربی محض هم، «تعبیر» بیش از «واقعیت محض» حضور دارد؛ یعنی یک دانشمند، موضوعات را «تعبیر» می‌کند. البته نمی‌خواهیم نظریه‌ی کانت را تأیید کنیم که ساخت و بافت ذهنی، از پیش معین می‌شود و قالب معینی را به جهان می‌دهد؛ این بحث باید در معرفت‌شناسی باید مورد دقت زیادی قرار گیرد اما در هر صورت، قالبی را به داده‌های بیرونی می‌بخشد؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت: علم، حلقه‌ی اتصال فلسفه و اخلاق است.

اگر مبنای حرکت، تحول اجتماعی، تعاریف پایه و اندیشه‌های بنیادین زندگی متفاوت باشد، مفاهیم کاربردی و علم هم متفاوت خواهد شد. بحث‌های انتزاعی که رابطه‌ی «هست» و «باید» را انکار می‌کند، نمی‌تواند بر واقعیت تولید علم خط بکشد. تولید علم، یک فرایند واقعی است که در آن، اخلاق و فلسفه و فرهنگ حضور دارند. البته فلسفه‌ی علم، غیر از زیرساخت علم به معنای آزمون‌پذیری و مشاهده‌برداری است. علم، فرهنگ، فلسفه و زیرساخت خاص خود را دارد که همگی باید در روش تحقیق علم جلوه کنند.

ب - ارزیابی و نقد توسعه

توسعه، اصل را بر تلذذ مادی قرار می‌دهد و به خاطر محدودیت در منابع تأمین این لذات، نمی‌تواند «عدالت» و لوازم اولیه‌ی آن را برای بشریت به ارمغان آورد. اگر تکنولوژی نیز در عالیترین سطح خود قرار گیرد، باز هم نخواهد توانست عدالت را در شئون فردی و اجتماعی جاری کند. ریشه‌ی این معضل اساسی را باید در تعاریف دئمالتغییر از انسان و نیازهای او دانست که متناسب با پیشرفت تکنولوژی صورت می‌گیرد.

تکنولوژی برخاسته از چنین سیستمی، همواره توسعه‌ی نیاز و توسعه‌ی احساس نیاز را مقدم بر انسان می‌شمرد. البته تکنولوژی مقهورات فراوان جدیدی ارائه کرده است، اما از قبل تکنولوژی نیازهای فراوانی هم ایجاد شده است. به همین خاطر است که از زمان تولید و توسعه‌ی تکنولوژی مدرن تعریف انسان و نیازهای او (خط فقر) در حال تغییر است؛ تا جایی که اگر یک جامعه‌ی معنادار، قدرت تهیه مواد مخدر لازم برای ارضای این نیاز کاذب خود را نداشته باشد، جامعه‌ای فقیر قلمداد می‌شود!

برای چرخش تکنولوژی و «توسعه‌ی قدرت ارضا» ناچار به «توسعه‌ی نیاز» هستیم؛ به گونه‌ای که اگر مفهوم «فقر» را تغییر و بدین وسیله، سطح احساس فقر را ارتقا ندهیم، تکنولوژی توسعه نمی‌یابد. اما با توجه به محدودیت منابع و سیری ناپذیری انسان مادی، هیچگاه پیشرفت تکنولوژی، قدرت ارضای تمنیات مادی بشر را ندارد؛ یعنی این چرخه‌ی که شروع و خاتمه‌اش در «توسعه‌ی نیاز» است، از تأمین کامل نیازها عاجز است و چون بین توسعه‌ی نیاز با ارضاء آن ناهماهنگی به وجود می‌آید، به ناچار، «تنازع» دائمی غیر قابل اجتناب خواهد شد.

پس یکی از ثمرات توسعه، تحقق تنازع فردی و اجتماعی در مقیاس جهانی خواهد بود؛ هرگاه اصل بر مادیت شود، نیازهای جدید شکل می‌گیرد و پا به پای قدرت ارضای آن، اضطراب نیز بیشتر می‌شود؛ مگر نه این است که احساس نیاز بیشتر، اضطراب را فرونی بخشیده و از امنیت درونی می‌کاهد؟ اما در تعالی، تمامی شاخصه‌ها با خصایص و لوازم توسعه متفاوت است؛ محصول این تحول، چیزی جز گسترش و تکامل ابتهاج به قرب نیست؛ تکاملی که می‌خواهد کیفیت روابط جدیدی را در جامعه تعریف کند. این تکامل، هر چند مرتبط با افزایش احساس و ارضا است، ولی از آنجا که منابع این نوع ارضا، محدود نیست، لذا منتهی به تنازع نمی‌شود. از طرف دیگر، چون از خودبینی و استکبار برنیامده است، منتهی به استکبار حق نیز نمی‌گردد.

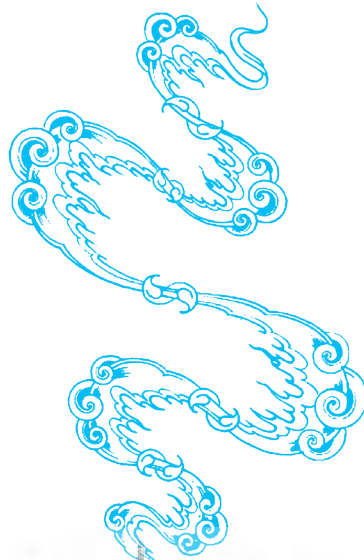
افزایش قدرت در تعالی، به مفهوم توسعه‌ی تعهد و عبودیت است که به دنبال خود، گسترش ایثار و تعاون را نیز می‌آورد. بنابراین هر چند هر دو دستگاه خواهان رشد سازمانی و عدالت و شرح صدر سازمانی هستند، اما در یکی شرح صدر کفر آلود و توسعه‌ی لذت بر پایه‌ی تکبر مطرح است، و در دیگری شرح صدر ایمانی و توسعه‌ی ابتهاج بر پایه‌ی تعبد، در تعالی، دنیا ابزار تقرب است، و چون هدف، گسترش ابتهاج است، آلودگی به دنیا در آن جایی ندارد. استکبار بر خلق، مجالی برای عرض اندام نمی‌یابد و میل به تعاون و دستگیری از خلق حرف اول را می‌زند.

اگر انسان را ماکیاولی تعریف کنیم و اگر سود دنیایی اصل باشد، ایثار و گذشت نسبت به دنیا جایی پیدا نمی‌کند. بنابراین تلاش برای حاکم ساختن اصول اخلاقی نمی‌تواند جلوی بحران‌ها و تهدیدها را بگیرد. بعد از جنگ‌های بزرگ جهانی تلاش‌هایی جدی صورت گرفت تا با حاکم کردن اصول اخلاقی، فضای جامعه‌ی جهانی را امن کنند، ولی چنین امری اتفاق نیفتاد. با چه اصول اخلاقی می‌خواهیم عده‌ای فرصت‌ها را به نفع خود و علیه جامعه‌ی جهانی، به تهدید تبدیل نکنند؟ اگر پایان این اصول اخلاقی، دست‌یابی به دنیای بهتر است،

آنجا که فرد، منافع خود را در ایجاد تهدید برای دیگران و استفاده جویی از فرصت‌ها به نفع خود می‌داند، به چه دلیل این کار را نکند؟ چه ضمانتی برای اخلاقی وجود دارد؟ ممکن است گفته شود که نظام دستوری و حقوقی ضامن نظام اخلاقی است، ولی پرسش این است که ضمانت اجرایی دستور چیست؟ مگر ضمانت اجرای قوانین، جز قدرت است؟ مگر پایگاه قدرت، چیزی جز تمایلات عمومی است که آن هم به سمت توسعه‌ی مادی هدایت می‌شود؟ با کدام انگیزه می‌خواهیم این اصول اخلاقی را ایجاد کنیم؟ اگر اصول اخلاقی به ایثار نینجامند، نمی‌تواند پایدار مانده و تهدیدها فزاینده را از پیش روی جامعه جهانی بردارند.

اخلاق تعالی، پایگاهی عمیق‌تر از تمایلات طبیعی انسان دارد؛ اگر چه تمایلات طبیعی انسان را هم در نظر می‌گیرد. به دلیل توحیدی بودن بافت فطری انسان، پایگاه اخلاق باید فطرت انسان قرار گیرد؛ یعنی فطرت انسان باید پایگاه تمایلات عمومی و سپس پایگاه ارزش قرار گردد و تمایلات طبیعی انسان به نفع میل به عبادت منحل می‌شود؛ البته نه به این معنا که لذتی از طبیعت نبرد، بلکه کیفیت این لذت‌ها و سطح وجدان عمومی بشر ارتقا می‌یابد. اگر این امر محور باشد، تمایلات عمومی به‌طور طبیعی به سمت تکامل قرب پیش می‌رود. البته این تقرب چیزی جز ارتباطی پیچیده‌تر و متکامل‌تر نیست که در فرایند فلسفی، از آن به فرایند «تولی و ولایت» تعبیر می‌کنیم؛ یعنی در تقرب نیز تکامل ارتباط وجود دارد و ارتباطات اجتماعی به تبع تقرب، تکامل می‌یابند. اینگونه نیست که بشر یا باید دنیاپرست باشد تا توسعه پیدا کند، یا خداپرست باشد و منزوی گردد. این همان شبهه‌ای است که در فلسفه‌ی دینی غرب به ویژه بعد از رنسانس مطرح شده و در کلام جدید، ظهور پیدا کرده است. به عقیده‌ی ما این اندیشه باطل است. در بافت فطرت مجموعه‌ای از نیازها وجود دارد که باید به صورت متوازن شکوفا شود و مبنای اخلاق قرار گیرد.

بنابراین، اخلاق محسوری که بر محور آن، نظام اخلاقی و نظام حقوقی و نظام دستوری شکل می‌گیرد، اخلاق قرب است. ما معتقدیم که توسعه‌ی کنونی، توسعه‌ای نامتوازن است؛ یعنی از انسان موجودی کاریکاتوری درست کرده و رضایت‌مندی عمومی حتی پس از رسیدن به توسعه، فراهم نشده است^۳. رشد متوازن فطرت، پایگاه اخلاق اجتماعی است و جهت‌گیری آن، قرب است. می‌توان این لذت و میل را مبنای هماهنگ‌سازی همه‌ی تمایلات قرار داد. اگر قرب و ارتباط با خداوند تکامل یابد، جامعه به تعالی می‌رسد. اگر ما در پی تعالی و تحقق فرهنگ دینی نباشیم، در برابر دانش مدرن و فرایند توسعه‌ی ارضاء نیازهای مادی منفعل



می‌شویم. در نامه‌ی ۶۰ نفر از دانشمندان آمریکایی که بعد از ۱۱ سپتامبر به بوش نوشته شد^۴، تصریح شده است که اسلام را به‌عنوان یک فرهنگ درون فرهنگ لیبرال‌دموکراسی قبول دارند. غرب نیز فرهنگ موازی را نمی‌پذیرد.

از سوی دیگر، نظریه‌ی مکملیت و ترکیب علم مدرن با دین نیز پاسخگو نیست. این ادعا ناشی از نشناختن علم مدرن است. توسعه‌ی غربی بیش از آنکه مستند به انقلاب صنعتی باشد، مستند به فلسفه‌های مدرن و جهت‌گیری بنیادین تجدد است. لیبرالیسم، راسیونالیسم، اومانیسم بنیان‌های اصلی تجددند. بنابراین آشنی علم و تکنولوژی مدرن با دین، در واقعیت با شکست مواجه می‌شود. البته ما علم را به معنای کشف حقیقت

و واقعیت، به‌طور مطلق انکار نمی‌کنیم ولی اینکه علم مدرنی که خود را جهانی کرده، کشف واقعیت است و دین نیز با آن تعارضی ندارد، پذیرفتنی نیست. دین با علم کاربردی مدرن تعارض دارد و این تعارض، هم در گزاره‌هاست، هم در روش‌هاست و هم در پارادایم‌ها و سرمشق‌ها.

ما باید با تکامل یاب دیدن معرفت‌های دینی بر پایه‌ی عبودیت و نفی ساختارگرایی، در پی تحقق تمدن جدید دینی باشیم؛ اما در دوران گذار به تعالی و تمدن دینی می‌توانیم توسعه را به نحوی مشروط و با تصریفات مورد استفاده قرار داده، سپس در فرایندی تدریجی، آن را در تعالی منحل نماییم. اینکه مدرنیته‌ی غربی به زور خود را جهانی کند و مدرنیته‌های دیگر را تحمل نکند مخالف اندیشه‌ی پلورالیستی خود آنهاست! ما به مدرنیته‌های مختلف معتقد هستیم و معتقدیم مدرنیته‌ای که هم‌اکنون بر جهان حاکم است، چالش جدی با تعالی انسان دارد. این چالش، چالشی نیست که صرفاً از نفی اخلاق ایجاد شده باشد، بلکه در مبنای اخلاق تعارض دارند؛ چرا که آنها اخلاق را به تبع تکنولوژی، نسبی تعریف می‌کنند و آن را متغیر اصلی جامعه نمی‌دانند.

ج - ضرورت تولید فرهنگ تعالی
باید راه‌حلی برای منحل کردن فرهنگ توسعه در فرهنگ تعالی ارائه داد. باید روندی تدریجی تعریف کرد تا از فرهنگ غربی به فرهنگ بومی و از آن به فرهنگ دینی پل زد. به عبارت دیگر علم بومی تمهیدی برای وصول به علم دینی است. ما در دوره‌ی کنونی به انقلاب فرهنگی و نهضت نرم‌افزاری نیازمند هستیم. انقلاب ما تا کنون دو دوره را گذرانده است؛ دوره اول، دوره‌ی پیروزی سیاسی است، که با تغییر الگوی گزینش نیروی انسانی، و با اصلاح نسبی ساختارها انجام شد. گام دوم، حرکت و مشی بر اساس فرهنگ کهن، برای بازسازی جامعه بر اساس آرمانهای انقلاب اسلامی است. البته وقتی میان آرمانهای انقلابی و فرهنگ کهن تعارض

دو نگاه

تحول، تغییری همه‌جانبه است که وحدت و کثرت جدیدی در انسان و جامعه ایجاد می‌شود و در نتیجه‌ی آن سطح تمایلات، ادراکات و رفتارهای فرد و جمع نیز ارتقا می‌یابد؛ و این با رشد، که ارتقا در یک بعد است، تفاوت دارد

پیش می‌آید، دوره‌ی چالش نظری فرامی‌رسد. طرفداران فرهنگ کهن نظام شرقی یا نظام غربی فلسفه‌ی سیاسی انقلاب اسلامی را موهوم و بی‌اساس می‌دانند. پس جامعه‌ی اسلامی باید از فلسفه‌ی نظری انقلاب دفاع کند.

وقتی انقلاب اسلامی توانست مبانی سیاسی خود را تثبیت کند، باید به انقلاب فرهنگی رو بیاورد و به بازسازی علمی خود اقدام کند و امکان برنامه‌ریزی در همه‌ی ابعاد گرایش، بینشی و دانشی جامعه را برای دستیابی به آرمانهای سیاسی انقلاب فراهم می‌آورد. انقلاب هنگامی محقق می‌شود که تمایلات انسان اقتضای حضور در سطح دیگری از مشارکت را داشته باشد و حال آنکه

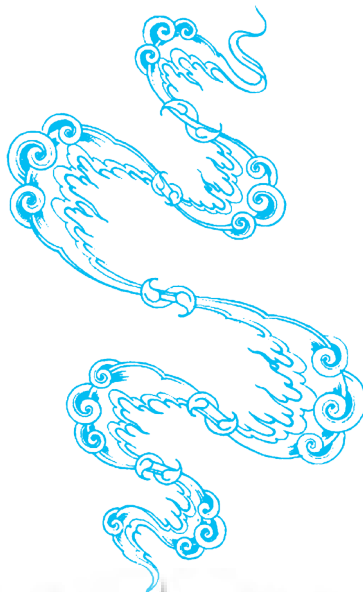
ساختارهای موجود آن را نمی‌پذیرد؛ در این حال انسان‌ها دست به ساختار شکنی می‌زنند و انقلاب صورت می‌پذیرد. اگر جامعه‌ای که معتقد به تعالی و تقرب است بخواهد در فرایندهای اجتماعی حضور پیدا کند، ساختار فرهنگی مدرن را بر نمی‌تابد و اینجاست که انقلاب فرهنگی روی می‌دهد. ما اکنون در این مرحله هستیم. ما در این مرحله محتاج بازسازی علمی و فرهنگی خود هستیم. البته این امر، بدون در نظر گرفتن متغیرهای سیاسی و اقتصادی ممکن نیست؛ در این مرحله باید در روش‌های تولید فرهنگ، بازنگری شود؛ ما باید در حوزه‌ی استنباط علوم دینی، حوزه‌ی دانش و در ساخت برنامه‌ریزی اجتماعی به تکامل روش‌ها و تحول در فلسفه‌های روش و در ساختارهایی که ناظر به گرایش، بینش و دانش اجتماعی است، به ساماندهی هماهنگ دست بزنیم. برای رسیدن به نهضت نرم‌افزاری و تولید علم و فرهنگ متعالی به ناچار باید به تولید چند ابزار مهم پردازش این ابزارها عبارتند از: فلسفه‌ی تاریخ، فلسفه‌ی شدن و شبکه‌ی تحقیقات.

۱- فلسفه‌ی تاریخ

برنامه‌ریزی و سیر دادن یک جامعه به سوی مقصد بدون توجه به قانون‌مندی‌های حاکم بر تحولات تاریخی موفقیت‌آمیز نبوده و موضع‌گیری‌های صحیح و هماهنگ بدون توجه به فلسفه‌ی تاریخ ناممکن است. به تعبیر دیگر، برای تعیین استراتژی‌های اساسی یک نظام، باید به فلسفه‌ی تاریخ و قوانین حاکم بر تاریخ توجه کرد. به‌عنوان مثال، مارکسیست‌ها قائل‌اند که قوانین، جبری و ناشی از رشد ابزار تولید است؛ یعنی با تغییر و ابزار تولید، ساختار اجتماعی متناسب با آن و روابط و معادلات اجتماعی آن نیز جبراً تغییر می‌کند. پس باید روابط اجتماعی، نظام حقوقی، اوصاف و احکام کثرت‌ها و ساختارها را متناسب با رشد ابزار تولید تعریف کرد و استراتژی باید متناسب با رشد ابزار تولید باشد؛ از آنجا هم که ابزار، حاکم بر روابط هستند، با تولید ابزار جدید قهراً و جبراً روابط جدید

پیدا می‌شود و در نتیجه جامعه دائماً در حال رشد و توسعه روزافزون خواهد بود. آیا ما هم این فلسفه‌ی تاریخ را می‌پذیریم؟

هنگام برنامه‌ریزی یک جامعه باید بررسی کرد که جامعه در چه مرحله‌ای از توسعه‌ی تاریخی قرار دارد. برای داشتن استراتژی صحیح در برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و موفقیت در سیاست‌های کلان و توسعه‌ی آن‌ها، باید فلسفه‌ی تاریخی داشته باشیم که بر اساس آن بتوانیم قوانین حاکم بر تحولات تاریخی جوامع بشری را تفسیر کنیم و نسبت پدیده‌ها را با تحولات مکانسی و تغییرات زمانی شناخته و بتوانیم بگوییم این پدیده‌ها به چه پدیده‌های دیگری قابل تبدیل بوده و چگونه می‌توان سرعت و جهت‌گیری



تبدیلات را تغییر داد.

پس برای پی‌ریزی سیاست‌های جامعه‌ی مطلوب باید به فلسفه‌ی تاریخ و سیر توسعه‌ی تاریخی توجه داشته و تحول و حرکت نظام‌های اجتماعی را در نظام تکوین و عالم خلقت تحلیل کنیم؛ چرا که نظام‌های اجتماعی مستقل و بریده از عالم تکوین نیستند.

بنابراین، فلسفه‌ی تاریخ، علمی نظری است که به تحلیل تاریخ به مثابه کلیتی فراگیر و منسجم و مبتنی بر روابط قاعده‌مند می‌پردازد و نتایج آن ناظر به کارکردهای عینی است و در آن می‌باحثی همچون علل پیدایش و تکامل تاریخ و مراحل آن، آغاز تاریخ و فرجام آن، نقش خالقیت و ربوبیت الهی و نیز ولایت اولیای الهی و اراده‌های انسانی در پیدایش و تحولات تاریخی، جبهه‌بندی و مرزبندی‌های اصلی درون تاریخ و عوامل و ریشه‌های آن و ... مورد بررسی و تبیین قرار می‌گیرند.

فقدان فلسفه‌ی تاریخ آفت بزرگی برای جریان‌های روشنفکری در جوامع اسلامی است. راه‌حل‌های ما تا وقتی که ما متناسب با وضعیت تاریخی خود تصمیم‌گیری و تحلیل نکنیم به شکست خواهد انجامید. لذا پیشنهاد این است که برای عبور از شرایط کنونی و چالش بین توسعه و تعالی، به یک شناخت دقیق فلسفه‌ی تاریخی پردازیم تا متناسب با آن دست به ایجاد تحول در شرایط کنونی، برای انحلال توسعه در تعالی بزنیم.

۲- فلسفه‌ی شدن

در گام بعد دست‌یابی به تعالی و رسیدن به «تمدن اسلامی» و تحقق ارزش‌ها و آرمانهای آن جز با سازوکارهای متناسب همچون فلسفه‌ی شدن، ممکن نخواهد بود. تنها انقلابی فرهنگی می‌تواند زمینه‌ی پیدایش ادبیات اداره بر مبنای فرهنگ دین را فراهم کند و این امر نیز نیازمند تحول در روش‌ها و فلسفه‌ی روش‌ها است و بدون آن دست‌یابی به

دو نگاه

اساساً ضرورت نظام عالم و به تبع آن، ضرورت زندگی بشری چیزی جز تحول گسترش‌یاب و عبور به عرصه‌ی «سازمان» و «نظام» نیست؛ چرا که جامعه‌ای با انسانهای جدا از هم و با تمایلات، اندیشه‌ها و رفتارهای ناهماهنگ هیچ‌گاه نخواهند توانست کارهای بزرگی که جز در ترکیب سیستماتیک تمایلات و افکار و رفتارها، قابل تحقق نیست، انجام دهند.

که عهده‌دار تغییر فرهنگی جامعه است. این همان چیزی است که در دو قرن اخیر در دنیای اسلام روی داده است.

۳- شبکه‌ی تحقیقات

گام بعدی، ایجاد شبکه‌ای است که همگی گمانه‌زنی‌ها و نتیجه‌گیری‌ها و گزینش‌ها و پردازش‌های اجتماعی را پالایش کند. ما با شبکه می‌توانیم فعل تحقیق دانشمندان را در موضوعات یکسان و با رویکردهای متفاوت هماهنگ کنیم. باید همه اطلاعات به چرخه‌ی این شبکه وارد و پالایش شوند. البته معنای شبکه آن نیست که راه تمرکزگرایی را در پیش گیریم. ما از طریق این شبکه می‌توانیم مجموعه‌ی فعالیت‌های پژوهشی را هماهنگ کنیم و اطلاعاتی که به آن‌ها می‌دهیم و متدی را که برای پالایش و جمع‌بندی اطلاعات و گمانه‌زنی‌ها به آن‌ها ارائه می‌کنیم، هماهنگ نماییم. ما به فردی که می‌خواهد در موضوع خاصی تحقیق کند، روش تحقیق و اطلاعاتی را ارائه می‌دهیم که با تحقیق‌های دیگر هماهنگ است؛ یعنی روش تحقیقی به او می‌دهیم که بتواند به وسیله آن، محصول کارش را با محصولات دیگران هماهنگ کند.

این هماهنگی به محور نیاز دارد؛ همان‌گونه که شبکه نیز سازمان و برنامه و محتوا و محور می‌خواهد. محور هماهنگی ما دین است؛ یعنی این متد تحقیق، عام و دین محور است. به این ترتیب، مجموعه‌ی پژوهش‌های ما حول محور دین به یک توافق و سازگاری می‌رسند؛ همان‌گونه که منظومه‌ی معرفتی غرب از محور دیگری تبعیت می‌کند؛ مثلاً همانطور که تعریف آن‌ها از رفتار حیات موجودات زنده، در طب سلولی حضور دارد، در فیزیک هم حضور دارد؛ یعنی در پسرزیمینه نسخه‌ای که پزشک می‌نویسد، همه آن معرفت‌ها حاضرند! هر چند به این معرفت‌ها، التفات تفصیلی و آگاهانه نباشد. ما نیز چنین دستگامی می‌خواهیم، ولی با معرفت‌ها و اصول عقایدی دیگر. محور ما معرفت‌های دینی و تعالی بشر است و این محور است که منظومه‌ی اطلاعات تخصصی و عمومی جامعه را هماهنگ می‌کند. ■

فرهنگ جدید و تحقق آرمانهای متعالی به صورت هماهنگ در همه‌ی عرصه‌های حیات بشر ممکن نیست. فلسفه‌ی اجتماعی نیز نیاز است تا بتواند عهده‌دار این تحول شود که از آن با نام «فلسفه‌ی شدن» یاد می‌کنیم.

فلسفه‌ی شدن (فلسفه‌ی تغییر یا فلسفه‌ی چگونگی) با تحلیل چرایی و چیستی اشیا تفاوت دارد و ناظر به مکانیزم تحول اشیا است و قدرت کنترل عینیت را به ما می‌دهد. چنین فلسفه‌ای بر مبنای معارف اسلامی از لوازم تحقق آرمان‌ها و اجتناب از فرسایش میان ارزش‌ها و روش‌های اداره است؛ زیرا اگر ابزارها و روش‌هایی که برای تحقق عدالت اجتماعی به کار می‌روند، با تعالی و مبانی دینی ناهماهنگ باشند، ارزش‌های اجتماعی در درازمدت بر محور فرهنگ توسعه شکل می‌گیرند و با دگرگونی در زیبایی‌شناسی اجتماعی، شایسته و ناشایسته و باید و نباید، تعریفی جدید خواهند یافت. به تعبیر دیگر، چنانچه فلسفه‌ی شدن بر مبنای دموکراسی غربی یا بر مبنای سوسیالیسم پی‌ریزی شود، اولین چیزی که تغییر می‌کند، ارزش‌های اجتماعی است و به تدریج ارزش‌های دینی با بدنامی مزوی می‌شوند.

فلسفه‌ی شدن می‌تواند مکانیزم تغییر، حرکت، تکامل و تعالی را تعریف و تحقق آن را قاعده‌مند کند؛ به گونه‌ای که وقتی به سراغ کثرات عینی می‌آید، بتواند معادله‌ی تغییر عینیت را ارائه نماید. نقطه‌ی ضعف فلسفه‌ی موجود این است که به تحلیل حد اولیه‌ی «بودن» اشیا اکتفا کرده و تغییر را تحلیل نمی‌کند. چنین تحلیلی از حرکت انتزاعی بوده و کارآمدی ندارد. فلسفه‌ی شدن می‌تواند اندیشه و فرهنگ اجتماعی را در عرصه‌های مختلف هماهنگ ساخته و در عین کثرت، به آن‌ها انسجام دهد. ما اکنون به دوپایگی آشکاری دچار است؛ از یک سو می‌خواهیم جامعه را بر مبنای علم جدید اداره کنیم و مدیریت علمی را پذیرفته‌ایم و از سوی دیگر، می‌خواهیم جامعه را بر مبنای آموزه‌ها و ارزش‌های دینی بازسازی کنیم. به همین دلیل، نوعی تعارض همیشگی بین این دو در جامعه وجود دارد که به ناهماهنگی تفکر دینی و تفکرهای راهبردی موجود باز می‌گردد. اگر اندیشه‌های راهبردی غربی بتواند نوعی هماهنگی ایجاد کند، این هماهنگی بر پایه معارف دینی نخواهد بود. از دید برخی کارشناسان تنها مانع تحقق توسعه در جامعه‌ی اسلامی، دخالت ارزش‌های اسلامی در امر توسعه است و قائل‌اند که به هر میزان که بتوان این ارزش‌ها را در عرصه‌ی حیات اجتماعی نفی کرد، توسعه به تحقق نزدیک‌تر شده است. لازمه‌ی تحقق توسعه نفی قدسیست و پذیرش سکولاریسم است.

اما فلسفه‌ی شدن اسلامی، فلسفه‌ای است که می‌تواند این تعامل را در مقام تعالی ببیند و توصیفی از روند تکامل و هماهنگ‌سازی عرصه‌های مختلف ارائه دهد. این فلسفه می‌تواند مبنای هماهنگی در حوزه‌ی منطق‌ها، مبنای هماهنگ‌سازی منطق‌ها و اطلاعات تخصصی قرار گرفته و نیز می‌تواند فرهنگ عمومی را در عرصه‌های مختلف هماهنگ سازد. اگر فلسفه‌ای نداشتیم که بتواند تفکر و فرهنگ و پذیرفته‌شده‌های اجتماعی را در عرصه‌ی معارف دینی، اجرایی و کاربردی - با تمام تنوع و کثرتی که دارند - هماهنگ کند، به ناچار تحول بر محور فلسفه‌ی دیگری خواهد چرخید.

دو نگاه

تعالی و توسعه در اصل جهانی شدن هم مشترک هستند. جهانی شدن یعنی اینکه ارزش‌های حاکم بر وحدت جامعه‌ی جهانی در بین ملت‌ها و دولت‌ها یکسان باشد و تعاریف برآمده از این ارزش‌ها بتواند مقیاس ارتباطات، مناسبات، قوانین و برنامه‌ها را مشخص کند

انسانی و مطالعات فرهنگی

تالی نویشت

۱- روش است که ایجاد تحول همه‌جانبه به مفهوم تصدی‌گری حداکثری نیست؛ نمونه‌ی این امر دولت‌های مدرن کنونی است که در عین تصدی‌گری حداکثری، مدیریت توسعه‌ی جامع پایدار در سطح جهان را پی‌گیری می‌کند. در این باره رجوع شود به: «بیانیه‌ی حق توسعه»، قطعه‌نامه‌ی شماره‌ی ۴۱/۱۲۸ مجمع عمومی سازمان ملل متحد.

۲- سوره‌ی کهف/آیه ۱۱۰
۳- انفجار معنویت در غرب، به‌زیبانی دیگر مورد اعتراف اندیشمندان غرب نیز هست. در این باره رجوع شود به: زیچارد رورتی، «فوکو هیچ نسخه‌ی سیاسی جالبی نمی‌بیند»، روزنامه‌ی جمهوری، ۱۵ تیر ۱۳۸۳، پیتر برگر، افول سکولاریزم، دین خیزش گر و سیاست جهانی، ترجمه افشار امیری، مؤسسه‌ی نشر و اطلاعاتی پنگان، ۱۳۸۰، ص ۱۷/ بورگن هابرماس، «مذهب در عرصه‌ی عمومی»، ماهنامه چشم‌انداز ایران، اسفند ۸۴ فروردین ۱۳۸۵.

۴- دیویس بلنکن بورن، «نامه‌ی روشن‌فکران آمریکاییه جرج بوش»، هفته‌نامه‌ی بالانترات، ۱۳۸۰، اسفند ۱۳۸۰.

۵- فلسفه‌ی تاریخ اسلامی از نگاه ما پنج رکن دارد که عبارتند از: الف- محوریت خالقیت و ربوبیت خداوند در تحلیل تاریخ. ب- تکاملی بودن برآیند همه حرکت‌های تاریخی. ج- درگیری تاریخی ایمان و کفر در سبب مثبت الهی. د- تفاوت سهم تأثیر اراده‌ها در توسعه حق یا باطل. و- انحلال تدریجی اراده‌های منفی در اراده‌های مثبت. رجوع شود به: سید محمد مهدی میرزاقری، «انسان و جهان آینده»، ماهنامه مؤغود، اسفند ۱۳۸۲، ص ۴.